

## واکاوی نقش دادگاه‌ها در اجرای آرای داوری

زهرا رویتوند غیاثوند

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اراک

### چکیده

داوری نهاد مستقلی است که توسط قانونگذار به آن قدرت داده شده و از ماهیتی قراردادی برخوردار است. لزوم مطابقت رأی داوری با نظم عمومی کشورها که از اصول مسلم پذیرفته شده در قواعد حقوقی است، فی‌الغافه مستلزم حدی از نظارت قضایی است که گسترده‌ترین نظارت قضایی نیز بر همین بخش اعمال می‌شود. علیرغم لزوم این نظارت با توجه به ماهیت قراردادی داوری دخالت دادگاه‌ها باید دارای چارچوب و محدوده خاصی باشد تا با هدف طرفین از ارجاع امر به داوری که همان ارجاع امر به مرجع خصوصی و عدم دخالت مراجع قضایی است، معارض نباشد. زیرا اگر در مواردی دادگاه بدون اذن قانون یا اصحاب دعوا در جریان داوری دخالت نماید چه بسا باعث بی‌عدالتی یا تضییع حقوق یکی از طرفین یا حداقل باعث اطاله رسیدگی و تأخیر در اجرای رأی داور شود. اوج نظارت قضایی بر رأی داور در چارچوب اعتراض به رأی داور مشاهده می‌شود. در این مورد دادگاه‌ها نقش اساسی برعهده دارند. برای مثال، هنگام ارزیابی درخواست ابطال رأی داور قضات با این تردید مواجه هستند که محدوده جهات ابطال مصرح در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی تا کجاست؟ و آیا جهات ابطال رأی داور همانند جهات اعاده دادرسی باید مضیق تفسیر شوند یا همانند جهات تجدید نظر به دادگاه‌ها اجازه می‌دهند که با همه اختیارات ماهوی در ارزیابی دعوا دخالت کنند؟ بی‌گمان داوری مبتنی بر اهدافی است که آثار خود را در اینجا نیز نشان می‌دهد. رسیدگی دادگاه‌ها در بحث تعیین محدوده جهات ابطال رأی داور باید محدود به موارد مصرح در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی باشد. در بحث اجرای رأی داور نیز رأی داور با اینکه از اعتبار امر مختوم برخوردار می‌باشد، اما به خودی خود دارای قدرت اجرایی نیست و لزوماً باید از سوی دادگاه دستور اجرای آن صادر شود. در نوشتار حاضر به صورت توصیفی-تحلیلی به بررسی نقش دادگاه‌ها در اجرای آرای داوری پرداخته شده است.

**واژگان کلیدی:** دادگاه، رای، اجرای رای، داوری.

## مقدمه

داوری شیوه‌ای متداول است که برای حل و فصل اختلافات خارج از دادگستری مورد استفاده قرار می‌گیرد و امروزه در کنار روش‌هایی همچون مصالحه، سازش و میانجگری از روش‌های دیگر حل و فصل اختلافات به شمار می‌رود. منظور از روش جایگزین حل و فصل اختلافات روشی است که به جای روش مرسوم یعنی رسیدگی در دادگاه‌های دادگستری انجام می‌شود بنابراین چنان که ملاحظه می‌شود روش داوری و سایر طرق جایگزین حل و فصل اختلافات از شیوه‌های استثنایی هستند که در کنار روش‌های اصلی یعنی قضاوت محاکم دادگستری به حل و فصل اختلافات مردم می‌پردازند. (خدابخشی، ۱۳۹۲: ص ۱۲۶) نگرانی اصلی در داوری چگونگی برخورد دادگاه‌ها با رأی داور است. این دغدغه ناشی از این حقیقت است که داوری در آیین دادرسی مدنی به واقع از ابواب محجور این قانون تلقی می‌شود. مشکل در زمان اعمال نظارت قضایی بر آرای داوری رخ می‌نماید یعنی تعیین موارد نظارت دادگاه‌ها بر روند رسیدگی و صدور آرای داوری.

با توجه به اینکه در حقوق ایران به اعتقادات حقوقدانان (ویسی، ۱۳۹۰: ص ۱۹۲) داوری در عرض رسیدگی قضایی قرار دارد و چون در حقوق ایران رأی داور چنین جایگاهی ندارد (کریمی و پرتو، ۱۳۹۱: ص ۸۹) لذا منجر به این می‌گردد که رسیدگی داوری پس از صدور رأی داور نیز دو مرحله دیگر، پیش رو داشته باشد و اطاله موجود در این روند موجب عدم رغبت به داوری می‌گردد. حال آنکه نظارت قضایی بر احکام داوری نباید به نحوی اعمال گردد که فلسفه تأسیس این نهاد، که تسریع در رسیدگی به اختلافات توسط اشخاص متخصص و مورد اعتماد طرفین دعواست را به کلی زائل سازد. در نوشتار حاضر به بررسی نقش دادگاه‌ها در اجرای آرای داوری پرداخته شده است.

## مبحث اول: اجرای آرای داوری داخلی بر اساس قانون آیین دادرسی مدنی

مطالب این مبحث شامل موارد نظارت دادگاه‌ها بر آرای داوری صادره طبق قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد.

### گفتار اول: اجرای رأی داور و صدور اجرائیه

ماده ۴۸۸ قانون با بیان «هرگاه محکوم‌علیه تا بیست روز بعد از ابلاغ، رأی داوری را اجرا ننماید، دادگاه ارجاع کننده دعوا به داوری و یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد مکلف است به درخواست طرف، طبق رأی داور برگ اجرایی صادر کند. اجرای رأی برابر مقررات قانونی می‌باشد». اساس مسأله را در این خصوص مقرر داشته اما بهتر است با توجه به اشکالاتی که ممکن است در زمان اجرا پیش آید و با در نظر گرفتن رویه قضایی، اجرای رأی داور به صورت ملموس‌تر دنبال شود. رأی داور، با اینکه دارای اعتبار امر مختوم می‌باشد؛ اما به خودی خود، دارای قدرت اجرایی نیست و باید از سوی دادگاه بررسی و دستور اجرای آن صادر شود. (کاتوزیان، ۱۳۸۳: صص ۱۳۲ - ۱۳۰) روشن است که اجرای رأی، یکی از مظاهر حاکمیت دولت است که به موجب قانون و با شیوه‌های معین به قضات و مأموران اجرا اجازه می‌دهد، در اموال یا نفوس مردم دخالت نموده و با توقیف رأی و با توقیف مال، بیرون کردن از ملک، بازداشت مدنی و مانند آن، زمینه را برای تحقق رأی و احقاق حق محکوم‌له فراهم آوردند. رأی دادگاه به محض صدور و قطعیت، لازم‌الاجرا است هر چند در بسیاری از موارد نیازمند اجرائیه است؛ اما صدور اجرائیه، شرط لازم‌الاجرائیه بودن رأی دادگاه، برخلاف رأی داور نیست و دادگاه بعد از قطعیت باید با درخواست ذینفع، به اجرای رأی اقدام نماید در حالی که در مورد رأی داور، دقیقاً با دستور اجرای رأی است که وصف لازم‌الاجرا را به دست می‌آورد و این، به معنای گونه‌ای نظارت و کنترل در زمان اجرا یا بعد از آن می‌باشد. البته رأی داور، نمی‌تواند در هر حال به اجرای آن مبادرت نمود بلکه هنوز هم کنترل نسبی برای دادگاه، در این زمان وجود دارد، در حالی که رأی دادگاه، در هر شرایطی باید اجرا شود مگر اینکه بحث ابهام یا لزوم رفع اشکالات اجرایی پیش آید که بر طبق قواعد مخصوص، موانع اجرا برطرف خواهد شد. بدین‌سان صدور «اجرائیه» برای لازم‌الاجرا شدن رأی داور، ضروری است؛ این امر حتی در آرای اعلامی مانند فسخ نیز، در جایی که همراه با بخش اجرایی رأی است، باید رعایت شود. البته اگر رأی داور، صرفاً اعلامی باشد، می‌تواند مبنایی برای طرح دعوای مخصوص برای مثال دعوای تخلیه و استرداد مال غیرمنقول بر مبنای فسخ

قرارداد باشد که در این صورت نیازی به اجرائیه نیست زیرا دادگاه در مقام رسیدگی به دعوای مذکور، رأی داور را نیز شناسایی می‌کند اما در جایی که اجرای رأی داور، مستلزم پذیرش رأی اعلامی او می‌باشد، باید این بخش از رأی نیز در اجرائیه قید شود. رویه قضایی در این خصوص، معمولاً به این صورت عمل می‌کند که نسخه‌هایی از رأی داور را پیوست اجرائیه نموده و در اجرائیه، دستور اجرای رأی داور براساس رأی پیوست را صادر یا قسمت‌های اجرای رأی را جدا و در اجرائیه ذکر می‌کند.

ماده ۵ قانون اجرای احکام مدنی، در مورد مرجع صالح برای صدور اجرائیه تصریح نموده است: «صدور اجرائیه با دادگاه نخستین است». رویه قضایی بعضاً این ماده را در خصوص برخی از آرای داوری، اعمال نمی‌کند. علت آن است که بخشی از عبارت ماده ۴۸۸ قانون مبنی بر «دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داوری» مرجع صدور اجرائیه در صلاحیت این مرجع می‌داند و ممکن است آن را در کنار ماده ۵ مذکور، قابل اعمال دانست. به این صورت که اگر طرفین در دادگاه تجدید نظر به داوری مراجعه نمودند، بعد از صدور رأی و قطعی شدن، آن اجرائیه باید توسط این دادگاه صادر شود نه دادگاه نخستین. (سروی، ۱۳۸۹: ص ۷۰)

اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در یکی از نظریات مشورتی خود بیان می‌دارد: «در صورتی که دعوا در مرحله پژوهشی به داوری ارجاع شود و داور رأی خود را بدهد اجرای آن به صراحت ماده ۶۶۲ قانون [ماده ۴۸۸ قانون جدید] که به قوت خود باقی است با دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داوری می‌باشد و ماده ۵ قانون اجرای احکام مدنی که راجع به احکام صادره از دادگاه است، نسخ ماده ۶۶۲ قانون نیست، زیرا موارد آن‌ها مختلف بوده و با یکدیگر تعارضی ندارند». (بازگیر، ۱۳۸۶: ص ۱۸۲)

این بحث تنها در صدور اجرائیه خلاصه نمی‌شود زیرا صدور اجرائیه، نقطه اول اقدامات اجرایی است و بعد از آن، تمام اقدامات و دستورات نیز باید توسط دادگاهی که اجرائیه را صادر نموده است، انجام پذیرد. بنابراین پذیرش این نظر به معنای صلاحیت دادگاه تجدید نظر در تمام مراحل اجرایی است و این نتیجه در رویه قضایی چندان جایگاهی ندارد. در عمل، رویه قضایی از طریق دادگاه نخستین، رأی داور را اجرا می‌کند و عبارت ماده ۴۸۸ را ناظر به «وارد مورد غالب» می‌داند زیرا غالباً در مرحله نخستین است که طرفین به داوری رجوع می‌کنند. بنابراین «دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داوری» همان «دادگاه نخستین» تفسیر می‌شود و به نظر می‌رسد که ضرورت هماهنگی قواعد نیز اقتضای پذیرش این تفسیر را دارد. کشاندن پای دادگاه تجدید نظر به مرحله‌ی اجرا، علاوه بر نامانوس بودن آن، مشکلات عملی را نیز بیشتر می‌نماید زیرا اجرای حکم، یکی از دشوارترین بخش‌های فرایند قضایی است و نیاز مستمر به حضور فعال دادگاه و مأموران قضایی و اداری دارد. اگر دادگاه تجدید نظر در این امر دخالت نماید، سبب طولانی شدن رسیدگی و اجرا خواهد شد و بهتر است که با اتخاذ تفسیری منطقی، این مشکلات را نیز بر بار سنگین عدلیه اضافه نکرد». (کریمی و پرتو، ۱۳۹۱: ص ۳۳۰)

به طور معمول محکوم‌له، درخواست صدور اجرائیه دارد اما به عقیده برخی اساتید، طلبکاران محکوم‌له نیز می‌توانند درخواست اجرای رأی داور را داشته باشند (واحدی، ۱۳۷۲: ص ۱۴۹) زیرا نتیجه رأی داور می‌تواند به آن‌ها کمک نماید تا بهتر بتوانند به حقوق خود برسند؛ اما به نظر می‌رسد که این دخالت باید در حدود قواعد دعوای غیرمستقیم و به استناد برخی از مواد قانونی مانند ماده‌ی ۳۷ قانون اعسار باشد. ضمن اینکه طلبکار می‌تواند بدون نیاز به درخواست اجرای رأی داور، توقیف طلب نزد ثالث (محکوم‌علیه) را خواستار شود زیرا این امر ملازمه‌ای با درخواست اجرای رأی داور ندارد. در این مورد، محکوم‌علیه، یا بدهی خود را پرداخت می‌نماید یا رد می‌کند که براساس قواعد مقرر در قانون اجرای احکام مدنی، رفتار خواهد شد.

آیا صدور اجرائیه منوط به پایان مدت بیست روز (یا دو ماه مذکور در تبصره ماده ۴۹۰) موضوع ماده ۴۸۸ قانون است یا پیش از این مهلت‌ها نیز می‌توان اجرائیه را صادر نمود؟ هرچند ظاهر این ماده دلالت بر لزوم انقضای مهلت‌ها از زمان ابلاغ دارد اما باید دانست که ماده ۴۸۸ ناظر به جایی است که طریق خاصی برای ابلاغ رأی داور پیش‌بینی نشده باشد در غیر این صورت، نیازی به تحویل رأی به دفتر دادگاه صالح و لزوم ابلاغ به طرفین نخواهد بود. ماده ۴۸۵ قانون مقرر می‌دارد: «چنانچه طرفین در قرارداد داوری طریق خاصی برای ابلاغ رأی داوری پیش‌بینی نکرده باشند، داور مکلف است رأی خود را به دفتر دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داور یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد تسلیم نماید. دفتر دادگاه اصل رأی را بایگانی

نموده و رونوشت گواهی شده آن را به دستور دادگاه برای اصحاب دعوا ارسال می‌دارد». «بنابراین در جایی که داور، بر اساس قرارداد، رأی را ابلاغ می‌کند، نوبت به ماده ۴۸۸ قانون نمی‌رسد و محکوم‌له می‌تواند با مراجعه به دادگاه درخواست صدور اجراییه و وقتی در یک مورد نیازی به انقضای مهلت‌ها نباشد، سایر موارد نیز ضرورتی نخواهند داشت». (سروی، ۱۳۸۹: ص ۲۵۷) «اما دقت بیشتر نشان می‌دهد که این استدلال قابل پذیرش نیست؛ زیرا اولاً در جایی که داور، رأی را از طریق غیر از دفتر دادگاه، به طرفین ابلاغ می‌کند نیز نمی‌توان چنین گفت که بلافاصله باید اجراییه صادر نمود بلکه به طریقه اولی باید مهلت‌ها را رعایت کرد چرا که ممکن است اصل ابلاغ، اطمینان‌آور نباشد؛ به عبارت دیگر، وقتی در خصوص ابلاغ رسمی دادگاه که اطمینان‌آور است، رعایت مهلت لازم است، در سایر موارد باید به طریق اولی آن را لازم دانست؛ ثانیاً در مورد آرای دادگاه‌ها نیز با اینکه هیچ تردیدی در لازم‌الاجرا بودن آن نیست، باز هم قانون اجرای احکام مدنی (ماده ۳۴)، رعایت مدت را لازم می‌داند و با این وصف، چه نیازی است که در خصوص رأی داور، تفسیری افراطی به عمل آید و گذشت مهلتی معقول از زمان ابلاغ را لازم ندانست! ثالثاً حتی این استدلال قابل توجه است که ابلاغ رأی توسط داور، برای صدور اجراییه کافی نیست و برای این امر، لزوماً باید ابلاغ از طریق دادگاه به عمل آید زیرا ماده ۴۸۸ با توجه به ماده ۴۸۵ قانون، ناظر به ابلاغ از طریق دادگاه می‌باشد نه هر ابلاغی. با این تردید معقول، نمی‌توان صدور اجراییه را پیش از پایان مدت پذیرفت؛ رابعاً لزوم رعایت و انتظار مهلت‌های مقرر به این جهت است که محکوم‌علیه خود را برای طرح دعوای ابطال و درخواست متوقف نمودن رأی داور، مطابق با قواعد داور، آماده کند و منطقی نیست که بلافاصله اقدامات اجرایی را نسبت به او شروع کرد». (خدابخشی، ۱۳۹۲: ص ۵۱۴)

## گفتار دوم: اختیارات دادگاه در اجرای رأی داور

### الف - کنترل تفصیلی و اجمالی رأی داور

«هر چند ظاهر قواعد داور، نشان می‌دهد که طرح دعوای ابطال رأی داور، تنها راهکاری است که می‌توان در مقابل رأی نادرست مطرح نمود اما با دقت بیشتر در ماهیت داور و اینکه وصف لازم‌الاجرا بودن را پیش از دستور دادگاه ندارد، این ظاهر، سست شده و کنترل قضایی رأی، در دو محور مدلل می‌شود که در عین ارتباط، تفاوت‌های مهمی نیز با یکدیگر دارند. طرح «دعوای ابطال رأی داور» و «کنترل در زمان اجرای آن، اعم از ابتدای اجرا یا در ادامه‌ی آن، دو محوری هستند که در آنها، رأی داور، مورد ارزیابی قضایی قرار می‌گیرد ممکن است اجرای رأی داور با ایراداتی روبه‌رو شود که در دعوای ابطال نیز قابل طرح باشند؛ به عبارت دیگر، محکوم‌له رأی داور که در مقام درخواست اجرای آن آمده، ممکن است با انواع ایرادات حقوقی از سوی محکوم‌علیه مواجه شود که هر کدام از آنها می‌تواند مانع از اجرای رأی داور باشد و دادگاه را از صدور دستور اجرای آن، باز دارد. به همین ترتیب، محکوم‌علیه رأی نیز می‌تواند در مهلت مقرر، در مقام ابطال رأی برآید و به طور کلی، اعتبار آن را مخدوش کند. بنابراین ممکن است درخواست ابطال رأی داور، در مهلت مقرر مطرح نشود یا به صورت نادرست طرح گردد و با مانع استماع دعوا مواجه شود؛ که در این موارد، هر چند فرصت ابطال به پایان رسیده است اما به این معنا نیست که رأی داور، در هر حال قابل اجرا می‌باشد. به عبارت دیگر بین ابطال‌ناپذیری رأی داور با لزوم اجرای آن، ملازمه‌ای وجود ندارد و دو وضعیت مستقل محسوب می‌شوند. هر چند که در بسیاری از مواد، با رد درخواست ابطال رأی داور، مانع اجرای آن نیز منتفی خواهد شد این تأثیر و تأثر، همیشگی نیست». (سروی، ۱۳۸۹: ص ۶۷)

«در صدر ماده ۴۸۹ قانون آمده است: «رأی داور در موارد زیر باطل است و قابلیت اجرایی ندارد؛ از این بیان می‌توان دریافت که اولاً بطلان رأی داور و غیر قابل اجرا بودن آن، دو سبب مستقل محسوب می‌شوند و جهات عدم اجرای رأی داور با مبانی ابطال آن برحسب ظاهر این ماده یکسان است؛ ثالثاً اقتضای داور و غیر قابل اجرا بودن آن که تنها با دستور دادگاه، این وصف را به دست می‌آورد، دلالت بر اهمیت دستور اجرا و تأثیر آن در درستی یا نادرستی رأی داور دارد؛ و به عبارت دیگر، دستور دادگاه، «جزء اخیر علت تامه» برای قابل اجرا بودن رأی داور است و بنابراین باید از آن به عنوان «شرط» یاد کرد که بعد از پیوند با «سبب» که همان رأی است، مجموعاً قابلیت اجرا را برای رأی داور به ارمغان می‌آورند. بدیهی است قانون با اعطای اختیار به دادگاه، از او می‌خواهد که بر شناسایی و اجرای رأی داور نظارت متناسب داشته باشد و در صورتی که رأی را

مخدوش بداند، از اجرای آن امتناع کند». (سروی، ۱۳۸۹: ص ۶۹) با این حال، استقلال دعوای ابطال و دستور اجرا، به معنای اشتراک آن‌ها در تمام احکام نیست زیرا اولاً بین رسیدگی دادگاه در دعوای ابطال و مرحله‌ی اجرا تفاوت است؛ ثانیاً رویکرد قانون دآوری تجاری بین‌المللی با قانون آیین دادرسی مدنی، در این مورد یکسان نیست؛ ثالثاً حتی در قانون این دادرسی مدنی، نظر قوی‌تر این است که جهات ابطال رأی داور و عدم اجرای آن، مانند هم نیستند و برخی از این جهات را نمی‌توان در مرحله اجرا، مورد استناد قرار داد». (خدابخشی، ۱۳۹۲: ص ۶۰۷)

دکترین حقوقی و رویه قضایی در اینکه دادگاه باید در زمان اجرای رأی داور نیز، کنترل قضایی نسبت به آن به عمل آورد متفق‌القول هستند؛ اما در خصوص نحوه‌ی نظارت و جهاتی که دادگاه بر اساس آنها، می‌تواند دخالت کند، اختلاف نظر دارند.

۱- از حیث نحوه رسیدگی، اختلاف نظر کمتر است و تقریباً پذیرفته شده که رسیدگی دادگاه باید کاملاً اجمالی و بدون ورود دقیق و عمیق در ماهیت رأی باشد. برای مثال گفته شده که: «این نظارت و بازرسی باید ... کاملاً اختصاری باشد و منجر به بازبینی مبانی رأی داور و ارزیابی درستی و نادرستی آن‌ها که ملازمه با تجدید رسیدگی ماهوی دارد، نشود». یا «مطابق ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م رأی داور در موارد هفتگانه غیرقابل اجراست و دادرس باید پیش از صدور اجرائیه، قابلیت اجرای رأی را احراز کند. اگر دادگاه ناگزیر باشد که به درخواست دینفع، اقدام به اجرای رأی کند، دیگر لزومی برای این دستور تشریفاتی وجود نداشت و تأکید ماده ۴۸۹ نیز بیهوده و لغو می‌نمود: اختیار دادگاه، دلیل بر تکلیف او به بازرسی شرایط لازم برای صدور اجرائیه است». (جنیدی، ۱۳۹۲: ۱۳۲) و با توجه به مثال‌هایی که ایشان بیان می‌کند؛ یعنی امضا نداشتن رأی، صدور رأی بعد از مدت دآوری و برخلاف قواعد موجد حق بودن، معلوم می‌شود که دادگاه می‌تواند با بررسی اجمالی، این موارد را تشخیص دهد بدون این که نیاز به رسیدگی دقیق و ورود به ماهیت موضوع داشته باشد.

اداره حقوقی قوه قضاییه در این زمینه نظریاتی مشورتی متعددی دارد؛ اما به نظر می‌رسد که به دخالت تفصیلی دادگاه در

مرحله اجرا معتقد نیست؛ این مرجع در نظریه شماره ۷/۲۶۲۱ مورخ ۱۳۵۱/۵/۲۱ بیان می‌دارد: «بر حسب رویه قضایی که عموماً قانون آن را تأیید میکند دادگاه پس از ملاحظه اسناد و مدارک دآوری و احراز صلاحیت داور و تشخیص و تعیین موضوعی که باید در آن دآوری شود و مطالعه رأی داور و مطابقت آن با موضوع مورد دآوری و تشخیص صدور رأی در مدت مقرر و در حدود صلاحیت داور دستور اجرای رأی داور را می‌دهد» و در نظریه شماره ۷/۳۷۴۹ مورخ ۸۷/۶/۱۸

مقرر داشته است: «ماده (۴۸۹) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مواردی را که رأی داور باطل و غیر قابل اجراست احصا و اختیار کرده است لکن ضمانت اجرای این مطلب در ماده (۴۹۱) قانون مزبور تعیین و حکم ماده فوق را بیان و با قید عبارت «در موارد ماده فوق، تکلیف دادگاه را در رسیدگی به چگونگی رأی دآوری موکول به درخواست هر یک از اصحاب دعوا نمود، با این ترتیب مادام که درخواست ابطال به رأی داور از جانب یکی از طرفین مطرح نشده باشد دادگاه مکلف است طبق ماده (۴۸۹) به درخواست ذی‌نفع رأی داور را به موقع اجرا بگذارد و نمی‌تواند به استناد این که رأی داور مشمول ماده (۴۸۹) قانون مزبور است رأساً رأی مزبور را غیر قابل اجرا بداند، و درخواست صدور اجرائیه را رد

کند». هم چنین در نظریه شماره ۷/۲۱۹۸ مورخ ۱۳۸۱/۵/۲۷ اعلام می‌دارد: «دستور اجرای رأی دآوری و نظارت بر عملیات اجرایی آن، مثل اجرای احکام است یعنی به عهده قاضی است که دعوا را به دآوری ارجاع کرده یا صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا داشته است، بنابراین چنانچه رأی داور به دلیل انطباق آن با یکی از بندهای ماده (۴۸۹) قانون ۱۳۷۹، باطل بوده و قابلیت اجرایی نداشته باشد، قاضی نمی‌تواند دستور اجرای آن را بدهد بلکه با دستور اداری تقاضای محکوم‌له را رد می‌کند». (شهری؛ خرازی، ۱۳۸۰: ص ۳۴۰)

در مورد رویه قضایی می‌توان به تصمیم شعبه ۲۷ دادگاه عمومی حقوقی تهران در دستور اجرای شماره ۴۸۹ مورخ ۸۷/۵/۲۰ اشاره داشت: «دادگاه توجه دارد که داور براساس مقررات دیوان بین‌المللی لندن که در مورد توافق بوده است مبادرت به صدور



رای نموده و با توجه به این که موضوع دعوا در امور تجاری است و با وصف بر این که اصل بر الزام آور بودن آرای داوری است و عدم قابلیت اجرای آن از سوی محکوم علیه به دادگاه ارائه نشده است و رأی مخالف نظم عمومی نمی باشد و موضوع نیز قابلیت ارجاع به داوری را طبق مقررات داخلی دارد و شرط تحفظ مندرج در کنوانسیون نیویورک مصوب ۱۹۵۸ خروج موضوعی از مواردی دارد که هر دو کشور صادرکننده رأی و اجراکننده رأی عضو کنوانسیون باشد و تقلب به قانون جهت عدم اجرای قوانین امری داخلی احراز نگردیده است بنابراین دادگاه به استناد قانون الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون شناسایی و اجراء احکام داوری خارجی مصوب ۱۳۸۰ و ماده (۵) کنوانسیون مذکور و ماده (۲۸) قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۸ دستور صدور اجرائیه و ابلاغ آن را به محکوم علیه صادر می کند». از آن جا که رسیدگی دادگاه در مرحله اجراء اجمالی می باشد، ممکن است در ابتدای درخواست اجرای رأی داور، یکی از علل مصرح در ماده ۴۸۹ قانون احراز نشود، که در این صورت باید دستور اجرا صادر گردد. در این حالت، دادگاه اجرائیه صادر می کند تا در صورت طرح دعوای ابطال، نتیجه رسیدگی به آن معلوم شود یا دادگاه، در صورت صلاحدید، با اخذ تأمین از متقاضی ابطال، رسیدگی های اجرایی را متوقف کند (ماده ۴۹۳).

حال اگر دعوای ابطال رأی داور، به دلیلی رد شود اعم از ماهیتی یا شکلی؛ نتیجه آن در رسیدگی اجرایی چیست؟ آیا دادگاه می تواند به دلیلی دیگر، که در دعوای ابطال مطرح نشده است اما در هنگام اجرا برای دادگاه معلوم است، رأی را غیر قابل اجرا دارد؟ آیا اگر در ابتدای درخواست اجرا، یکی از جهات ابطال یا عدم اجرای رأی، معلوم نباشد اما در حین اجرا، این علت بر دادگاه معلوم شود، باید از ادامه رسیدگی خودداری شده و عملیات اجرای به حالت قبل اعاده شود یا توجیهی برای این کار نیست؟ برای مثال، در ابتدای درخواست اجرا، خارج از مهلت بودن رأی داور معلوم نیست اما در حین دعوای ابطال یا رسیدگی اجرایی، دلایلی ارایه می شود که دلالت بر این امر دارد؛ یا معلوم می شود که رأی برخلاف قواعد موجد حق است. در این موارد می توان عملیات را متوقف و به حالت قبل اعاده نمود؟ آیا فرقی دارد که دعوای ابطال رأی داور، در ماهیت رد شود یا از نظر شکلی، با رد دعوا با عدم استماع مواجه شود؟ به این صورت که در حالت اول، ادعای وجود یکی از جهات ماده ۴۸۹ در مرحله اجرایی، نباید مورد توجه قرار گیرد اما در حالت دوم، چون رسیدگی نشده است، می توان در مرحله اجرایی نیز به این جهات استناد نمود؟ هم چنین آیا در حالت اول نیز محکوم علیه نمی تواند به یکی دیگر از جهات مذکور استناد نماید؟ جهتی که در دعوای ابطال بررسی نشده و بعداً در مرحله اجرای رأی معلوم شده است و آیا این بحث مانند اسباب ابطال یا در جهات متعدد فسخ قرارداد محسوب می شود که اگر به یکی از جهات آن طرح دعوا شود، مانع از جهات دیگر نباشد؟ (مهجری، ۱۳۹۱/ ج ۴: ص ۳۴۰)

«دکترین حقوقی بحث جدی و مفصلی در این خصوص ندارد و رویه قضایی نیز در هر مورد، تصمیمی، بسته به شرایط دعوا، اتخاذ می کند اما باید توجه داشت که نمی توان از مرز رسیدگی اجمالی فراتر رفت و با تشکیل جلسه و استفاده از دلایل مختلف، رسیدگی مجددی در ماهیت دعوا به عمل آورد؛ البته در صورتی که یکی از موانع اجرا، در حین اقدامات اجرایی، معلوم شود، دادگاه می تواند تصمیم مقتضی مانند اعاده وضع اتخاذ نماید مشروط بر این که این جهت، در دعوای ابطال مردود نشده باشد». (همان: ص ۳۴۱)

۲- از نظر جهات عدم اجرا یا ابطال رأی داور، اختلاف نظر مشهود است؛ روشن است که می توان همه جهات مصرح در ماده ۴۸۹ قانون و مواردی را که در مواد ۳۳ و ۳۴ قانون داوری تجاری بین المللی آمده است مستند دعوای ابطال قرار داد اما همه این جهات در زمان اجرای رأی، قابل طرح و توجه نیست زیرا فرصت اعطا شده در دعوای ابطال رأی داور، برای همین است که جهان مبتنی بر نظم عمومی و غیر آن و نیز جهات پنهان و آشکار، مورد بررسی قرار گیرند تا در زمان اجرا، تردیدی در درستی آن نباشد و اگر ذینفع، به هر دلیل نتوانست از عهده ی ابطال رأی برآید یا دعوای او از نظر شکلی مردود اعلام شد، تنها بتواند برخی از جهات که مبتنی بر نظم عمومی است یا آشکارا قابل احراز هستند و نیازی به رسیدگی دقیق و ورود در ماهیت موضوع را ندارند، به دادگاه نشان دهد و مانع از صدور دستور عدم اجرا شود. به عبارت دیگر، با طرح دعوای ابطال، «مقتضی» رسیدگی

کامل وجود دارد اما بعد از درخواست اجرای رأی، باید «موانع» رأی احرار شود و این موانع نیز محدود به جهات روشن یا مبتنی بر نظم عمومی است نه همه جهاتی که در دعوای ابطال مورد بررسی قرار می‌گیرد». (خدابخشی، ۱۳۹۲: ص ۶۱۲)

یکی از نویسندگان در این زمینه بیان داشته است: «در تفسیر ماده ۴۸۹ قانون جدید ایران، مسئولیت قاضی رسیدگی به امر اجرا را در فرضی که اعتراض ابطالی نزد وی مطرح نگردیده است را محدود به انطباق رأی دآوری با نظم عمومی بدانیم و در دیگر موارد مذکور در این ماده (موانع خصوصی) این الزام را زمانی برای قاضی محقق بدانیم که وی با ایراد و اعتراض ذینفع و در مهلت مقرر در ماده ۴۹۰ آن قانون مواجه شود. (سروی، ۱۳۸۹: ص ۶۷) تمایز بین جهان مبتنی بر نظم عمومی و غیر آن، بسیار دشوار است و قطعاً در عمل مورد اختلاف نظر می‌شود. برای مثال، صدور رأیی که خارج از مهلت دآوری است، ممکن است، به نظر برخی، مبتنی بر نظم عمومی یا غیر آن باشد.

### ب- آثار رد درخواست اجرای رأی داور

دعوای ابطال، دارای مدت معینی است که باید در آن مدت طرح شود در غیر این صورت قابل استماع نخواهد بود؛ اما اگر این دعوا به نتیجه نرسید به معنای آن نیست که باید دستور اجرای رأی داور را صادر نمود. به عبارت دیگر این ملازمه بین دعوای ابطال و درخواست اجرا وجود ندارد. بنابراین ممکن است دادگاه، رأی داور را مشمول یکی از جهات مصرح در ماده ۴۸۹ دانسته و درخواست اجرا را رد کند. در این صورت، رأی داور از اعتبار افتاده است و اگر کسی ادعایی دارد باید به دادگاه رجوع نماید و درخواست رسیدگی به اصل حق خود را داشته باشد. به عبارت دیگر، با رد درخواست اجرا، دآوری منتفی است و بنابراین دادگاه، صلاحیت رسیدگی به دعوا را دارد. بنابراین «رد درخواست صدور اجرائیه، متضمن حکم قضایی بر بطلان رأی داور است و مطابق مقررات عمومی قابل تجدید نظر و فرجام است». (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ص ۱۳۲). به این معنا که دادگاه با رد درخواست اجرا، رأی را در واقع، باطل دانسته و همان نتیجه‌ای را اعلام داشته است که در دعوای ابطال به عمل می‌آید. بنابراین باید راهی برای جبران حقوق ذینفع در مقابل تصمیم دادگاه وجود داشته باشد و این راه حل، در وضعیت فعلی، تجدید نظرخواهی از تصمیم دادگاه است تا دادگاه بالاتر، رسیدگی کرده، موانع اجرا را منتفی یا محرز بداند و حسب مورد تصمیم دادگاه را نقض یا تأیید کند. (جنیدی، ۱۳۹۲: ص ۳۲۹) با این حال رویه قضایی در این خصوص، یکسان عمل نمی‌کند. برای مثال اداره حقوقی

قوه قضایی در نظریه شماره ۷/۵۰۹۲ مورخ ۱۳۸۰/۱۱/۲ مقرر می‌دارد: «دستور صدور اجرائیه یا رد آن قرار تلقی نمی‌شود تا قابلیت تجدید نظر داشته باشد» یا در یک مورد، محکوم‌له درخواست اجرای رأی داور را می‌نماید. رأی داور ایرادات بسیار دارد؛ از جمله اینکه مشخصات محکوم‌علیه را ذکر ننموده و به ذکر عبارت «ورثه فلان شخص» اشاره نموده است. دادگاه قرار رد درخواست را صادر می‌کند. با اعتراض نسبت به این قرار، شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۵۰۴ -

۷۱/۸/۲۳ مقرر می‌دارد: «نظر به اینکه دادگاه در مقام صدور اجرائیه براساس رأی داور حسب درخواست ذینفع مکلف به رفع نواقص و اشکالات شکلی تشخیص داده شد در رأی داور نبوده و ایرادات و اعتراضات تجدید نظرخواه نیز عمدتاً در این خصوص می‌باشد لذا با توجه به مستندات و مبانی قرار تجدید نظر خواسته و عدم ایراد و اشکال مؤثری نسبت به آن و عدم اشکالی از لحاظ رعایت اصول و مقررات دادرسی قرار مذکور نتیجتاً ابرام می‌گردد». (بازگیر، ۱۳۸۲: ص ۹۲)

### ج- آثار دآوری در حین اجرای حکم

علت اختصاص این عنوان، آثار مختلفی است که ممکن است در حین اجرای حکم، متوجه دآوری و رأی آن شود؛ ممکن است محکوم‌له و محکوم‌علیه در زمان اجرای رأی قطعی به دلایل مختلفی نظیر دشواری اجرای حکم و تبعات مختلف آن، تراضی نمایند که نسبت به همان موضوع (محکوم‌به) به دآوری رجوع شود و داور نیز رأیی صادر کند؛ در این صورت پرسش‌هایی قابل طرح است:

۱- آیا به محض توافق طرفین به داوری در مورد همان موضوع، پرونده اجرایی مختومه خواهد شد؟ به این سبب که طرفین از رأی دادگاه عدول نموده و به دنبال داوری و رأی داور هستند و بنابراین مختومه نمودن پرونده اجرایی مورد خواست آنها می‌باشد؛

۲- آیا قواعد مربوط به تحویل رأی داور و ابلاغ به طرفین در همان پرونده اجرایی به عمل خواهد آمد یا داور باید رأی خود را مستقیماً به دادگاه صالح تحویل دهد نه به قسمت اجرای احکام؟

۳- آیا اعتراض به رأی داور در چنین وضعیتی نیازمند دادخواست است و مهلت مقرر برای این امر را باید رعایت نمود؟

۴- در صورت ابطال رأی یا غیر قابل اجرا دانستن آن، آیا رأی قطعی دادگاه مجدداً قابل اجرا تلقی می‌شود و می‌توان عملیات اجرایی را ادامه داد؟

۵- آیا داور می‌تواند حکم دادگاه را نقض نموده و به جای آن رأی دیگری صادر کند یا به آن رأی مأخوذ است و باید در رأی خود در رد در هر حال آن را مد نظر قرار دهد؟

بهرتر است یک نمونه را که در عمل اتفاق افتاده است، بیان نماییم. به دنبال آن در صدد پاسخ به سؤالات برآییم؛ شخص (الف) با ادعای تولیت موقوفه‌ای، طرح دعوا می‌نماید و دو بار موفق به اخذ حکمی در این خصوص نمی‌شود؛ در مرتبه سوم و بدون این که دادگاه متوجه طرح دعاوی سابق شود، حکم تولیت اخذ می‌نماید و به دلیل عدم اعتراض، قطعی می‌گردد. سپس اقدام به انتقال بخش قابل توجهی از زمین‌های موقوفه به دیگری (س.م) می‌نماید. بین این دو نفر اختلاف رخ می‌دهد و موضوع به داور ارجاع می‌گردد. داور رأی به تنظیم سند رسمی اجاره و تحویل مورد معامله صادر می‌نماید. رأی داور، از طریق اجرای احکام دادگستری به مرحله اجرا در می‌آید. یکی از موقوف‌علیه‌ها به رأی دادگاه در خصوص تأیید تولیت شخص (الف) و به رأی داور، اعتراض می‌نماید و رأی داور به این جهت نقض می‌گردد. با اعلام اشتباه نسبت به رأی دادگاه، موضوع در یکی از شعب دیوان عالی کشور طرح و این شعبه (شعبه ۴) با نقض رأی دادگاه، تولیت را معتبر می‌شناسد و تصریح می‌نماید که اقدامات متولی نافذ می‌باشد. مجدداً از رأی شعبه ۴ اعلام اشتباه می‌شود! و این بار شعبه ۳ تشخیص دیوان عالی کشور با نقض رأی شعبه ۴ رأی می‌دهد که تمام اقدامات متولی خلاف قانون بوده و باطل است و تولیت نیز ندارد و لذا رأی دادگاه را در خصوص عدم تولیت تأیید می‌نماید. در فاصله صدور رأی بر تولیت شخص (الف) تا زمان نقض رأی و اعلام بطلان معاملات و عدم تولیت، قریب ده سال طول می‌کشد و در این فاصله، شخص (س.م) اقدام به معاملاتی نسبت به زمین‌ها می‌کند و ایادی بعدی نیز به همین ترتیب با انتقال به دیگران و تنظیم سند رسمی و اخذ گواهی از شهرداری اقدام به ساخت و ساز می‌کنند. بخشی از زمین نیز به شهرداری منتقل می‌شود و در این وضعیت، اعاده عملیات اجرایی در راستای ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی، آثار و تبعات نامطلوبی به دنبال دارد زیرا چند صد نفر در محل مورد حکم، حضور داشته و قلع و قمع نیز می‌توانست به آن‌ها و نیز نظم جامعه آسیب رساند. از این رو موقوفه که ذینفع اعاده عملیات بود و زمین‌های خود را می‌خواست و ابطال سند رسمی اجاره را در راستای ماده ۳۹ مذکور در خواست نموده بود با شخص (س.م) توافق می‌کنند که موضوع از طریق داوری حل و فصل شود. در فاصله این توافق، داوری مذکور دچار تحولات بسیار می‌شود و داوران متعددی تعیین و عزل می‌شوند تا سرانجام با تعیین شخص معینی به داوری، نظر داور و اصل و تحویل اجرای احکام شود. با این مثال باید به این پرسش‌ها بازگشت:

۱- در زمان اجرای حکم، ممکن است توافقی‌هایی بین محکوم‌له، محکوم‌علیه، معترض ثالث اجرایی و خریدار مال مورد مزایده منعقد شود که از ماهیت و آثار این توافقات کمتر بحث شده است. مطابق ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی: «محکوم‌له و محکوم‌علیه می‌تواند برای اجرای حکم قرار می‌گذارد و مراتب را به قسمت اجرا اعلام دارند». از این متن قانونی همین اندازه استنباط می‌شود که طرفین در خصوص «اجرای» رأی می‌توانند ارائه طریق کنند و در خصوص زمان و مکان اجرا یا کیفیت آن و میزان محکوم‌به و مانند آن، توافق خود را به قسمت اجرا اعلام دارند اما آیا اثر بالاتر یعنی امکان نقض رأی قطعی نیز قابل استنباط است یا خیر؟ و آیا می‌توان گفت طرفین می‌توانند با بقای حکم قطعی نیز، به توافق تازه‌ای برسند که نظم تازه‌ای در روابط آن‌ها به وجود می‌آورد و در واقع، موضوع حکم را تبدیل می‌نماید؟ فرض شود که حکم خلع ید صادر شده است اما



طرفین توافق می‌کنند که مال را به ثالث بفروشند و خلع ید اجرا نشود یا محکوم‌علیه به عنوان موجر یک سال دیگر در عین محکوم‌به حضور داشته باشد؛ آیا در این وضعیت پرونده مختومه شده و با فرض مثبت بودن پاسخ، آیا اگر قرارداد بین ثالث و طرفین فسخ شود یا قرارداد اجاره به هر دلیل اجرایی نشود، اجرای حکم اعاده می‌شود و می‌توان حکم خلع ید را اجرا نمود؟ و در فرض ما که موضوع به داوری ارجاع شده است، منظور طرفین چیست؟ آیا با این کار می‌خواهند که اجرای رأی را معلق نمایند تا وضعیت داوری روشن شود یا این که منجزاً درصدد لغو اثر از حکم برآمده و از آن پس به دنبال توافق جدید برآیند و آن را دنبال کنند؟ پاسخ نیازمند بررسی همه جانبه موضوع و اثر قراردادهای مذکور است اما در بحث ما که به داوری اختصاص دارد باید گفت که توافق به داوری با توافقات دیگر این تفاوت را دارد که با سایر توافقات نظیر فروش یا اجاره محکوم‌به و تغییر طریق اجرای حکم، با ذات محکوم‌به قابل جمع نیست و توافق طرفین می‌تواند به صورتی تفسیر شود که آن‌ها از اجرای رأی عدول نموده و به دنبال توافق تازه هستند و بنابراین با این توافق، عملیات اجرایی منتفی می‌شود بدون این که رأی دادگاه از اثر بیفتد؛ اما در مورد داوری در حین اجرای حکم، آن‌ها درصدد تعلیق رأی و اناطه آن به نتیجه داوری هستند زیرا ممکن است داور نتواند یا نخواهد رأی دهد و توافق داوری منتفی شود یا رأی داور مورد ابطال قرار گیرد و در چنین مواردی، نمی‌توان از مختومه شدن عملیات اجرایی دفاع نمود زیرا توافق به داوری با ذات محکوم‌به، تنافی ندارد و قابل جمع است». (خدابخشی، ۱۳۹۲: ص ۶۱۳)

۲- تغییر قوانین مربوط به اصطلاحات دادگاه‌ها، سبب می‌شود که برخی از پرونده‌ها و دعاوی در دادگاهی رسیدگی شوند که با صلاحیت اولیه آن‌ها سازگار نیست. برای مثال با تغییر قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ و تعیین دادگاه‌های عمومی حقوقی و عمومی جزایی، برخی از دعاوی سابق که در دادگاه عمومی مطرح بود، به دادگاه جانشین احاله شد که از این میان برخی دعاوی مدنی نصیب دادگاه عمومی جزایی شد و چون اجرای حکم نیز تحت نظارت دادگاه مذکور به عمل می‌آمد، دخالت دادگاه جزایی در امر مدنی و در نتیجه دخالت در امر داوری که طرفین در حین اجرای حکم، پذیرفته بودند، قابل تصور بود که در مثال مورد نظر ما نیز این اتفاق افتاده است. با این مقدمه، آیا اعتراض به رأی داور در این دادگاه رسیدگی خواهد شد؛ به این اعتبار که داوری و رأی داور از توابع اجرای حکم است و با اصل حکم و بقای آن، به شرح آن چه که بیان نمودیم، قابل جمع می‌باشد یا این که باید اعتراض را به دادگاه مدنی صالح تقدیم نمود؟ و آیا قواعد اساسی نظیر موعد اعتراض و لزوم تقدیم دادخواست باید رعایت شود یا خیر؟ یا این که باید گفت: اگر به اعتراض در ادامه عملیات اجرایی رسیدگی شود، نیازی به دادخواست ندارد و با رعایت مواعد اعتراض باید به درخواست عادی نیز رسیدگی نمود اما اگر دادگاه دیگری را صالح دانستیم، باید شرایط دادخواست رعایت گردد؟ این پرسش در خصوص دیگر قراردادهای نظیر اجاره یا فروش به شرح آن چه بیان نمودیم نیز قابل تصور است اما در این موارد، تردید کمتر است زیرا بعید است دادگاهی که در مقام اجرای حکم است خود را درگیر رسیدگی به دعاوی ابطال قرارداد یا اعلام فسخ آن نماید بلکه موضوع را نیازمند طرح دعاوی مستقل در مرجع صالح می‌داند و منتظر رأی آن می‌شود یا اگر خود نیز صالح به رسیدگی است، موضوع را در حد یک دعاوی تمام عیار تلقی می‌نماید که مستلزم تقدیم دادخواست و رعایت همه شرایط می‌باشد. (جنیدی، ۱۳۹۲: ص ۲۸۱)

در مورد داوری و رأی داور و از جمله به این دلیل که توافق به داوری و رأی داور، با موضوع حکم دادگاه تناقی ذاتی ندارد و قصد طرفین از داوری، از بین رفتن حکم نیست بلکه در راستای اجرای حکم به این توافق مبادرت می‌نماید، باید بر این بود که اولاً رسیدگی به اعتراض به رأی داور، در این وضعیت، نیازمند تقدیم دادخواست نیست و با درخواست عادی نیز بررسی خواهد شد، چرا که هیچ یک از اقدامات اجرایی نیازمند تشریفات دادرسی نمی‌باشد؛ ثانیاً خود دادگاه مجری حکم می‌تواند و باید به موضوع اعتراض رسیدگی نماید. در تائید این نظر، گذشته از این که اعتراض به رأی داور از تبعات اجرای حکم می‌باشد و طرفین هرگز در مقام لغو اثر از حکم لازم‌الاجرا بر نیامده‌اند، می‌توان به روح ماده ۴۹۰ قانون نیز اشاره نمود. زیرا در زمان اجرا، طرفین با هدایت دادگاه، به داوری مراجعه و مطابق ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی، قسمت اجرا را مطلع نموده‌اند، همان گونه که ممکن است در حین طرح دعوا، موضوع به داوری ارجاع شود که در این صورت رسیدگی به اعتراض نیز با همان

دادگاه خواهد بود. بنابراین می‌توان دادگاه عمومی جزایی را در این فرض صالح به رسیدگی به امر دآوری و اعتراض دانست؛ ثالثاً تمام قواعد دآوری که برای دعوی اعتراض به رأی داور مقرر شده است، در این مورد نیز باید رعایت شود و موارد ابطال یا غیرقابل اجرا بودن رأی داور نیز همان است که در ماده ۴۹۸ قانون مصرح می‌باشد. با این حال پرسشی که به نظر می‌رسد امکان تجدید نظرخواهی نسبت به رأی دادگاه می‌باشد؛ آیا ذینفع دآوری می‌تواند از تصمیم دادگاه در اعلام بطلان یا غیرقابل اجرا بودن رأی درخواست تجدید نظرخواهی کند؟ «پاسخ مثبت است و بی‌گمان چنین حقی وجود دارد که علاوه بر عموم قانون و عدم تصریح به خلاف آن، می‌توان به رویکرد دکترین نیز اشاره داشت زیرا حتی در جایی که دادگاه، رأی داور را غیر قابل اجرا می‌داند و رسیدگی به معنای خاصی نداشته بلکه بر اساس ظاهر رأی، به این نتیجه رسیده است، به امکان تجدید نظرخواهی از تصمیم دادگاه، اشاره و تصریح نموده‌اند و به طریق اولی، در بحث ما که رسیدگی دقیق به درخواست ابطال به عمل می‌آید، این امکان وجود دارد زیرا با دعوی کامل مواجه هستیم». (خدابخشی، ۱۳۹۲: ص ۶۳۲)

۳- «داور در زمان اجرا با حکمی مواجه است که وضعیت طرفین را روشن نموده و بنابراین تجدید دآوری او که نوعی قضاوت است، تحصیل حاصل به نظر می‌رسد؛ در این حالت یا باید دآوری را بی‌اعتبار دانست یا این که گفته شود طرفین با دآوری، درصدد راهکار دیگری غیر از رأی دادگاه هستند و بنابراین می‌توان گفت که داور حق دارد برای رساندن طرفین به راهکارهای دیگر، رأیی برخلاف حکم دادگاه صادر کند؛ به عبارت دیگر داور می‌تواند رأی دادگاه را ضمناً یا تصریحاً نقض و تصمیم خود را جایگزین آن کند. این استدلال علاوه بر این که با قصد طرفین از دآوری که با وجود رأی روشن و قطعی دادگاه، به داور رجوع نموده‌اند، سازگار است بلکه با مفهوم قسمت اخیر ماده ۴۸۰ قانون که مقرر می‌دارد: «داوران نمی‌توانند برخلاف مفاد حکمی که در امر جزایی یا نکاح یا طلاق یا نسب صادر شده رأی بدهند» نیز همگام به نظر می‌رسد زیرا داور تنها در این خصوصی است که حق دخالت و تغییر راهکار قضایی را ندارد و در مورد سایر آرای مدنی منعی نخواهد داشت. بنابراین اگر موضوع رأی خلع ید باشد، داور می‌تواند محکوم‌علیه را به پرداخت قیمت زمین ملزم کند. با این توضیح می‌توان گفت که دآوری بعد از صدور حکم قطعی دادگاه، دآوری با حق صلح و سازش و رعایت جوانب انصاف نیز می‌باشد زیرا اگر دآوری حکمی (قانونی صرف) باشد، نمی‌توان غیر از رأی قطعی دادگاه که حاوی قواعد موجد حق و قرارداد طرفین یا راهکار قانونی است و اعتبار امر مختوم دارد، راه حل دیگری را مقرر نمود اما طرفین با توافق خود، در واقع می‌خواهند که به راهکار دیگری برسند و داور، حداقل در تغییر موضوع حکم دادگاه اختیار دارد و همین امر به معنای وجود زمینه صلح در روابط طرفین می‌باشد اما نه صلح کامل بلکه صلح در حدود تغییر موضوع و ارائه راهکار دیگری که با قواعد حقوقی قابل تطبیق باشد؛ بنابراین داور نمی‌تواند رأی دهد که محکوم‌له هیچ حقی نسبت به زمین یا قیمت آن ندارد و باید آن را به محکوم‌علیه تحویل دهد. تشخیص این موضوع نیز با دادگاه می‌باشد. (خدابخشی، ۱۳۹۲: ص ۳۳۶)

## مبحث دوم: اجرای آرای دآوری داخلی براساس قانون دآوری تجاری بین‌المللی

### گفتار اول: دآوری بین‌المللی در ایران

در خصوص دآوری بین‌المللی در ایران، در سال ۱۳۷۶ شمسی قانونی تحت عنوان قانون دآوری تجاری بین‌المللی وضع گردید. این قانون دآوری‌هایی را در بر می‌گیرد که در دعاوی تجاری، در قلمرو سرزمین ایران و بین طرفینی که یکی از آن‌ها خارجی است برگزار می‌شود. در مورد تجاری بودن دعوا (دآوری)، ماده (۱) ۲ بدون تعریفی از روابط تجاری با اتخاذ ضابطه موضوعی مصادیقی را ارائه می‌دهد. ماده (۱) ۲ - «دآوری اختلافات در روابط تجاری بین‌المللی اعم از خرید و فروش کالا و خدمات، حمل و نقل، بیمه، امور مالی، خدمات مشاوره‌ای سرمایه‌گذاری، نمایندگی، حق‌العمل‌کاری، پیمانکاری و فعالیت‌های مشابه مطابق مقررات این قانون صورت خواهد پذیرفت».

در خصوص بین‌المللی بودن دعوا (دآوری) ماده (ب) ۱ این قانون چنین بیان می‌دارد: «دآوری بین‌المللی عبارت است از این که یکی از طرفین در زمان انعقاد موافقت‌نامه دآوری به موجب قوانین ایران، تبعه ایران نباشد».

«قلمرو این قانون از لحاظ جغرافیایی سرزمین ایران است؛ این قانون یک قانون ایرانی است و حوزه شمول آن خارج از ایران نمی‌تواند باشد. بنابراین هر دآوری دعوای تجاری که در ایران برگزار شود و حداقل یک طرف آن خارجی باشد، تحت حاکمیت این قانون خواهد بود؛ یعنی چگونگی برگزاری (رسیدگی) دآوری و صدور رأی و اجرای رأی آن مشمول قواعد ایران خواهد بود (نیکبخت، ۱۳۹۱: ص ۵۳)

### گفتار دوم: تشریفات اجرای رأی

آرای صادره بر اساس مقررات قانون دآوری تجاری بین‌المللی پس از صدور قطعی و پس از ابلاغ لازم‌الاجرا هستند و همانند حکم دادگاه‌های داخلی اجرا خواهند شد. این قانون برخلاف قانونی دآوری ملی برای محکوم‌علیه مهلتی برای اجرای اختیاری رأی نداده است؛ مگر آنچه ترتیبات اجرای احکام دادگاه‌ها مقرر می‌نمایند. ماده ۳۵ قانون دآوری تجاری بین‌المللی چنین مقرر می‌دارد: «۱- به استثنای موارد مندرج در مواد (۳۳) و (۳۴) آرای دآوری که مطابق مقررات این قانون صادر شود قطعی و پس از ابلاغ لازم‌الاجرا است و در صورت درخواست کتبی از دادگاه موضوع (ماده ۶) ترتیبات اجرای احکام دادگاه‌ها به مورد اجرا گذاشته می‌شوند. ۲- در صورتی که یکی از طرفین از دادگاه موضوع ماده ۶ این قانون درخواست ابطال رأی دآوری را به عمل آورده باشد و طرف دیگر تقاضای شناسایی یا اجرای آن را کرده باشد دادگاه می‌تواند در صورت درخواست متقاضی شناسایی یا اجرای رأی، مقرر دارد که درخواست کنند ابطال تأمین مناسب بسپارد». به موجب این ماده، محکوم‌له رأی دآوری، می‌تواند بلافاصله پس از صدور رأی کتباً حسب مورد از دادگاه عمومی مرکز استان یا دادگاه عمومی تهران (موضوع ماده ۶) درخواست اجرای رأی را بنماید. این دادگاه، طبق مقررات قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۳۵، رأی را به اجرا خواهد گذاشت. ابتدا باید ابلاغ رأی به محکوم‌علیه برای دادگاه محرز شود.

در ماده ۳۵ قانون دآوری تجاری بین‌المللی ایران آمده است که رأی دآوری «پس از ابلاغ، لازم‌الاجرا خواهد بود و با «ترتیبات اجرای احکام دادگاه‌ها به مورد اجرا گذشته خواهد شد». چگونگی ابلاغ رأی تعیین نگردیده است. به نظر می‌رسد به هر صورتی که طرفین توافق کرده باشند، رأی پس از صدور ابلاغ خواهد شد و همچنین بدون روش توافق شده بین طرفین، پس از صدور رأی از هر طریقی که آن‌ها از رأی مطلع گردیده و آن را دریافت داشته باشند از جهت ابلاغ رأی، کفایت می‌کند. در غیر این صورت دادگاه اجراکننده رأی آن را به مخاطب ابلاغ خواهد کرد. پس از ابلاغ رأی به محکوم‌علیه دادگاه اجراییه صادر خواهد کرد. اجراییه «طبق مقررات آیین دادرسی مدنی» به محکوم‌علیه ابلاغ خواهد شد، او ده روز مهلت دارد تا «مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به بدهد». در این بین ممکن است محکوم‌علیه به جهات مذکور در ماده ۳۳ و ۳۴، به رأی اعتراض داشته و تقاضای ابطال را بنماید.

«در قانون دآوری تجاری بین‌المللی «رأی» عبارت است از تصمیم دادگاه در خصوص دعوا و آن شامل تصمیماتی است که ضمن رسیدگی به دعوا یا در خاتمه رسیدگی اتخاذ می‌شود، و لذا رأی همان‌گونه که در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب آمده اعم از حکم و قرار می‌باشد و نه معادل یا واژه‌ای مترادف آن. به نظر می‌رسد بند ۱ ماده ۳۵ قانون دآوری تجاری بین‌المللی (که اجرای رأی را مقرر می‌دارد)، نیز مانع برداشت معنای شناخته شده فوق از رأی نباشد، به خصوص آنکه در این بند آمده است «... آرای دآوری که مطابق مقررات این قانون صادر شود...» صورت کلمه رأی، «آرا»، که در این بند استفاده شده جمع خود می‌تواند دلالت بر انواع رأی‌هایی (حکم و قرار) باشد که در دآوری رایج است. به این ترتیب می‌توان گفت که قرار تأمین یا دستور موقت یا هر قرار مربوط به اقدامات تأمینی موقت که دیوان دآوری براساس مقررات قانون دآوری تجاری بین‌المللی صادر می‌کند نیز به موجب ماده ۳۵ این قانون، یا درخواست کتبی از دادگاه موضوع ماده ۶، به اجرا گذاشته خواهد شد». (نیکبخت، ۱۳۹۱: ص ۵۵)

### گفتار سوم: بطلان یا ابطال رأی دآوری (اعتراض به رأی داور)

«در قانون دآوری تجاری بین‌المللی ایران همچنان منافع طرفین، ارزش و اعتبار دآوری، دقت و مراقبت داور در صدور رأی عاری از عیب و نقص و قابل اجرا و همچنین منفعت و مصلحت جامعه، با پیش روی مواردی به عنوان «اعتراض به رأی» (ماده

۳۳- درخواست ابطال رأی و ماده ۳۴ - بطلان رأی) لحاظ گردیده و به دادگاه اجازه داده شده است که علیه رأی داوری در موارد ذکر شده، قیام نموده و آن را باطل کرده یا بطلانش را اعلام نماید». (جنیدی، ۱۳۸۷: ص ۱۴۰)

« ماده ۳۳ - درخواست ابطال رأی

۱. رأی داوری در موارد زیر به درخواست یکی از طرفین توسط دادگاه موضوع ماده (۶) قابل ابطال است:

الف - یکی از طرفین فاقد اهلیت بوده باشد.

ب - موافقت‌نامه داوری به موجب قانونی که طرفین بر آن موافقت‌نامه حاکم دانسته‌اند معتبر نباشد و در صورت سکوت قانون حاکم، مخالف صریح قانون ایران باشد.

ج - مقررات این قانون در خصوص ابلاغ اظهاریه‌های تعیین داور با درخواست داوری رعایت نشده باشد.

د - درخواست‌کننده ابطال، به دلیلی که خارج از اختیار او بوده، موفق به ارائه دلایل و مدارک خود نشده باشد.

ه - «داور» خارج از حدود اختیارات خود رأی داده باشد. چنانچه موضوعات مرجوعه به داوری قابل تفکیک باشد، فقط آن قسمتی از رأی که خارج از حدود اختیارات «داور» بوده قابل ابطال است.

و - ترکیب هیئت داوری با آیین دادرسی مطابق موافقت‌نامه داوری نباشد و یا در صورت سکوت و یا عدم وجود موافقت‌نامه داوری، مخالف قواعد مندرج در این قانون باشد.

ز - رأی داوری مشتمل بر نظر موافق و مؤثر داوری باشد که جرح او توسط مرجع موضوع ماده (۶) پذیرفته شده است.

ح - رأی داوری مستند به سندی بوده باشد که جعلی بودن آن به موجب حکم نهایی ثابت شده باشد.

ط - پس از صدور رأی داوری مدارکی یافت شود که دلیل حقانیت معترض بوده و ثابت شود که آن مدارک را طرف مقابل مکتوم داشته و یا باعث کتمان آن‌ها شده است.

۲. در خصوص موارد مندرج در بندهای (ح) و (ط) این ماده، طرفی که از سند مجعول یا مکتوم متضرر شده است، می‌تواند پیش از آنکه درخواست ابطال رأی داوری را به عمل آورد از «داور» تقاضای رسیدگی مجدد نماید، مگر در صورتی که طرفین به نحو دیگری توافق کرده باشد.

۳. درخواست ابطال رأی موضوع بند (۱) این ماده ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ رأی داوری اعم از رأی تصحیحی، تکمیلی یا تفسیری به معترض، باید به دادگاه موضوع ماده (۶) تقدیم شود، والا مسموع نخواهد بود».

« بدیهی است موارد مذکور در ماده ۳۳ می‌تواند مستقیماً ارتباطی به اجرای رأی نداشته باشد، اما به صورت غیرمستقیم چنانچه رأیی به موجب این ماده ابطال شود دیگر چیزی برای اجرا وجود نخواهد داشت؛ یعنی آن‌طور که در ماده مقرر گردیده ظرف سه ماه پس از صدور رأی، چه اجرای رأی در نظر باشد چه نباشد؛ چنانچه به رأی داوری اعتراض وارد نباشد، رأی داوران در ایران اجرا خواهد شد و در این مرحله جهتی برای اعتراض به اجرای رأی در ایران وجود نخواهد داشت، مگر آنچه در قانون اجرای احکام مدنی دادگاه‌ها مقرر گردیده است». (نیکبخت، ۱۳۹۱: ص ۶۳)

در ماده ۳۳ آمده است که درخواست ابطال رأی باید ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ رأی داوری به دادگاه تقدیم شود، این در صورتی است که محکوم‌له طی این مدت درصدد اجرای رأی برنیاید؛ چنانچه قبل از انقضای این مهلت درخواست اجرای آن به عمل آید، معترض به رأی نخواهد توانست از حداکثر ۳ ماه استفاده کند و در عمل باید در زمان درخواست اجرا (از سوی محکوم‌له صورت می‌گیرد)، به رأی اعتراض نماید. این بدان معناست که رأی پس از صدور لازم‌الاجراست و نه پس از انقضای سه ماهه مهلت اعتراض به آن.

بدیهی است در چنین حالتی که محکوم‌له درخواست اجرای رأی می‌نماید و محکوم‌علیه به موجب ماده ۳۳ درخواست ابطال آن را به عمل می‌آورد، هر دو درخواست در یک دادگاه (موضوع ماده ۶) مطرح خواهد شد. ممکن است گفته شود بند ۳ ماده ۳۳ به طور ضمنی دلالت دارد بر اینکه دادگاه، اجرای رأی را متوقف خواهد نمود تا به اعتراض رسیدگی کند. اما به نظر می‌رسد چون در این ماده تصریحی بر تعلیق اجرای رأی وجود ندارد، این موضوع در اختیار دادگاه است که در صورتی که

مقتضی بداند رسیدگی به درخواست اجرا را به تعویق اندازد و در صورت درخواست متقاضی اجرای رأی مقرر دارد که درخواست‌کننده ابطال، تأمین مناسب بسپارد و اگر این امر را مناسب نمی‌داند اقدامات اجرایی را معمول دارد. الزامی نبودن توقف درخواست اجرای رأی برای دادگاه در آرای داوری تجاری بین‌المللی، همسو با عدم توقف درخواست اجرای آرای ملی است. چنین اعتقادی همچنین با سیاست حمایت از داوری و نظر موافق نسبت بدان سازگارتر است. (جنیدی، ۱۳۹۲: ص ۳۴۲)

وضعیت دیگری که ممکن است پس از درخواست اجرای رأی، پیش آید آن است که دادگاه مورد یا مواردی از بطلان رأی داوری مذکور در ماده ۳۴ را در رأی بیابد. ماده ۳۴ در خصوص «بطلان رأی» چنین مقرر می‌دارد: «در موارد زیر رأی برای «داور» باطل و غیرقابل اجرا است:

۱. در صورتی که موضوع اصلی اختلاف به موجب قوانین ایران قابل حل و فصل از طریق داوری نباشد.
  ۲. در صورتی که مفاد رأی مخالف با نظم عمومی یا اخلاق حسنه کشور و با قواعد آمره این قانون باشد.
  ۳. رأی داوری صادره در خصوص اموال غیرمنقول واقع در ایران با قوانین آمره جمهوری اسلامی ایران و یا با مفاد اسناد رسمی معتبر معارض باشد، مگر آنکه در مورد اخیر داورا حق سازش داشته باشد.
- «در این صورت چون بنابر تجویز این ماده رأی اساساً باطل و غیر قابل اجراست، بدون نیاز به ادعا یا اثبات این موارد توسط طرفین، برخلاف موارد «ابطال رأی» بیان شده است در ماده ۳۳ که باید به درخواست و اثبات یکی از طرفین باشد، دادگاه رأساً اقدام کرده و از اجرای رأی امتناع و آن را باطل اعلام خواهد نمود. (شریعت باقری، ۱۳۸۰: ص ۶۶)
- از جهات بیان شده در ماده ۳۴ (بطلان رأی) به دلیل آنکه با وجود این موارد در رأی داوری، آن رأی ذاتاً باطل است و این بطلان زمان نمی‌شناسد، ممکن است در مورد رأیی که جای هیچ‌گونه اعتراض از جهت موارد ابطال (ماده ۳۳) نداشته و معتبر تلقی شده و حتی مدت‌ها بعد محکوم‌له در صدد اجرای آن برآید، در قالب اعتراض به اجرای رأی (رأی باطل) استفاده نمود. قاعده اجرا (و شناسایی) رأی، قانون داوری تجاری بین‌المللی را که متشکل از یک ماده، ماده ۳۵ می‌باشد تشکیل می‌دهد. این ماده چنین مقرر می‌دارد:

«ماده ۳۵ - اجرا

۱. به استثنای موارد مندرج در مواد (۳۳) و (۳۴) آرای داوری که مطابق مقررات این قانون صادر شود قطعی و پس از ابلاغ لازم‌الاجرا است و در صورت درخواست کتبی از دادگاه موضوع ماده (۶) ترتیبات اجرای احکام دادگاه‌ها به مورد اجرا گذاشته می‌شوند.

۲. در صورتی که یکی از طرفین از دادگاه موضوع ماده ۶ این قانون درخواست ابطال رأی داوری را به عمل آورده باشد و طرف دیگر تقاضای شناسایی یا اجرای آن را کرده باشد، دادگاه می‌تواند در صورت درخواست متقاضی شناسایی یا اجرای رأی، مقرر دارد که درخواست‌کننده ابطال تأمین مناسب بسپارد.

۳. با عنایت به چگونگی و زمان اعمال مواد ۳۳ و ۳۴ و قطعی و لازم‌الاجرا بودن رأی داوری، و وجود بند ۲ ماده ۳۵، به نظر می‌رسد ذکر عبارت «به استثنای موارد مندرج در مواد (۳۳) و (۳۴)» در بند ۱ ماده ۳۵، زائد بوده و اثری بر آن مترتب نمی‌باشد؛ یعنی رأی داوری پس از صدور، قطعی است و با ابلاغ آن لازم‌الاجرا است، اما چنانچه درخواست ابطال رأی به موجب ماده ۳۳ به عمل آمده باشد، دادگاه مخیر است چنانچه مقتضی بداند جریان شناسایی و اجرا را متوقف و به درخواست ابطال رسیدگی کند و چنانچه متقاضی شناسایی یا اجرا درخواست نماید، دادگاه مقرر نماید که درخواست‌کننده ابطال تأمین بسپارد؛ در چنین حالتی اگر چه رأی را در مورد موارد مندرج در ماده ۳۴ اساساً باطل تشخیص داد، رأی قطعی و لازم‌الاجرا شده را فاقد اعتبار اعلام نموده و شناسایی یا اجرا نخواهد نمود.

«ممکن است گفته شود منظور از درج عبارت «به استثنای موارد مندرج در مواد (۳۳) و (۳۴)» در بند ماده ۳۵ این بوده است که در حالتی که موارد مندرج در مواد ۳۳ و ۳۴، نسبت به رأی داوری مطرح شوند، رأی قطعی و لازم‌الاجرا نیست؛ که باید



گفت علاوه بر آنکه چنین برداشتی از ماده، بدون ابهام نیست، با سیاست حمایت از داوری در حل و فصل دعاوی تجاری نیز تطبیق نمی‌کند. (نیکبخت، ۱۳۹۱: ص ۶۳)

#### گفتار چهارم: شناسایی رأی

«در ماده (۲) ۳۵ به «شناسایی و اجرا»ی رأی اشاره شده است. گرچه اصولاً شناسایی احکام یا آرای مراجع دادرسی داخلی معنا ندارد و معمولاً شناسایی برای احکام قضایی یا آرای داوری صادره در خارج از یک کشور به کار می‌رود، اما به نظر می‌رسد رأی داوری تجاری بین‌المللی که بر اساس قانون داوری تجاری بین‌المللی ایران در ایران صادر می‌شود برای اینکه از ارزش و ویژگی‌های احکام دادگاه‌های دادگستری برخوردار باشد، لازم است این رأی توسط مرجعی رسمی (دادگاه) به رسمیت شناخته شود (شناسایی شود). به طور کلی در سیستم حقوقی - داوری ایران (در داوری ملی و قانون داوری تجاری بین‌المللی) پس از آنکه رسیدگی داوری خاتمه یافت و رأی توسط دیوان داوری صادر گردید، در مواردی که قصد اجرای آن وجود دارد برای اینکه بتوان از نیروی اجبار کننده دولت (دادگاه‌ها) در اجرای رأی استفاده نمود، مقرر گردیده است تا رأی به دادگاه‌های دادگستری ارائه شود تا دستور اجرا توسط آن‌ها صادر گردد که ضمناً مرجع رسیدگی به اعتراض به رأی و احراز عدم صحت و ابطال آن نیز می‌باشند. علاوه بر این، چنانچه لازم شود که رأی داوری‌ای که طوعاً اجرا می‌شود بعداً از جهات دیگر حقوقی و به ویژه در مراجع قضایی یا اداری - دولتی ایران مورد استفاده یا استناد قرار گیرد، چون رأی (مرجع) داوری رسماً برای آن‌ها شناخته شده نیست، ناگزیر باید تصدیق یا تأیید دادگاه‌های دادگستری را داشته باشد؛ بخصوص رأی داوری تجاری بین‌المللی چنانچه مورد اعتراض قرار نگیرد و یا آن رأی از آرای اعلی باشد یا قصد اجرا در آن نباشد، ناگزیر باید یک مرجع رسمی (دادگاه) تأیید یا تنفیذ کند، که همان روند شناسایی رأی است.

البته باید تأکید نمود که به نظر می‌رسد دیوان‌های داوری در ایران چه در داوری‌های ملی و چه در داوری‌های تجاری بین‌المللی، خود هم‌تراز دادگاه‌ها باشند و رأی آن‌ها تصمیم مراجع قانونی (رسمی) است که باید در این کشور بدون نیاز به تأیید یا تنفیذ مرجعی دیگر (دادگاه) دارای ارزش و اعتبار یک حکم دادگاه باشند، لذا شناسایی آن ضرورت ندارد. اما، در شرایط قانونی کنونی کشور آرای داوری جهت بهره‌برداری‌های قانونی ناگزیر باید توسط دادگاه‌ها شناسایی شوند». (جنیدی ۱۳۸۷: صص ۱۶۵ - ۱۶۳)

#### نتیجه‌گیری

داوری نهاد مستقلی است که توسط قانونگذار به آن قدرت داده شده و از ماهیتی قراردادی برخوردار است. لزوم مطابقت رأی داوری با نظم عمومی کشورها که از اصول مسلم پذیرفته شده در قواعد حقوقی است، فی‌النفسه مستلزم حدی از نظارت قضایی است که گسترده‌ترین نظارت قضایی نیز بر همین بخش اعمال می‌شود. علیرغم لزوم این نظارت با توجه به ماهیت قراردادی داوری دخالت دادگاه‌ها باید دارای چارچوب و محدوده خاصی باشد تا با هدف طرفین از ارجاع امر به داوری که همان ارجاع امر به مرجع خصوصی و عدم دخالت مراجع قضایی است، معارض نباشد. زیرا اگر در مواردی دادگاه بدون اذن قانون یا اصحاب دعوا در جریان داوری دخالت نماید چه بسا باعث بی‌عدالتی یا تضییع حقوق یکی از طرفین یا حداقل باعث اطاله رسیدگی و تأخیر در اجرای رأی داور شود. اوج نظارت قضایی بر رأی داور در چارچوب اعتراض به رأی داور مشاهده می‌شود. در این مورد دادگاه‌ها نقش اساسی برعهده دارند. برای مثال، هنگام ارزیابی درخواست ابطال رأی داور قضات با این تردید مواجه هستند که محدوده جهات ابطال مصرح در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی تا کجاست؟ و آیا جهات ابطال رأی داور همانند جهات اعاده دادرسی باید مضیق تفسیر شوند یا همانند جهات تجدید نظر به دادگاه‌ها اجازه می‌دهند که با همه اختیارات ماهوی در ارزیابی دعوا دخالت کنند؟ بی‌گمان داوری مبتنی بر اهدافی است که آثار خود را در اینجا نیز نشان می‌دهد. رسیدگی دادگاه‌ها در بحث تعیین محدوده جهات ابطال رأی داور باید محدود به موارد مصرح در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی باشد. یعنی دادگاه حق ندارد مبانی رأی داور و درستی مبانی آن را به طور کلی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه داور در چارچوب قرارداد داوری به موضوع رسیدگی و بر اساس استدلال و استنباط خود مبادرت به صدور رأی نماید و هرچند استدلال

و استنباط داور به نظر دادگاه صحیح نبوده نمی‌توان آن را از موارد بطلان رأی داور محسوب نمود. با این حال باید گفت، بسیاری از مسایل داوری به قصد طرفین گره خورده است. یعنی طرفین می‌توانند اختیار صلح به داور بدهند یا از او بخواهند دقیق‌ترین قضاوت را داشته باشد و یا حتی در امور دیگر داوری مانند مدت داوری توافق کنند رأی داور بعد از مدت معینی، قابل اجرا نباشد. به همین ترتیب اگر تنها هدف طرفین از ارجاع دعوا به داوری، نفی صلاحیت دادگاه‌های دولتی باشد نه ترتیبی که طرفین بتوانند به موجب آن روابطی صحیح، در قالب دیگر اهداف داوری اعم از سرعت، هماهنگی و اعتماد بین طرفین داشته باشند، معلوم است که در چنین حالتی دادگاه‌ها می‌توانند دقیق‌ترین نوع نظارت و در دعوای ابطال ارزیابی ماهوی دقیقی مانند آنچه در مرحله تجدیدنظرخواهی وجود دارد اعمال نمایند. به همین ترتیب در دیگر امور داوری باید به قصد طرفین توجه شود. فرضاً در تعیین موضوع داوری، تعیین مدت داوری و یا نحوه ابلاغ رأی داور اگر شرایط و نحوه انجام این ارکان به درستی مشخص نشده باشد، نمی‌تواند از موجبات ابطال رأی داور یا بطلان قرارداد داوری باشد. زیرا کافی است طرفین اصل توافق به داوری را تعیین نموده باشد.

در بحث اجرای رأی داور نیز رأی داور با اینکه از اعتبار امر مختوم برخوردار می‌باشد، اما به خودی خود دارای قدرت اجرایی نیست و لزوماً باید از سوی دادگاه دستور اجرای آن صادر شود. در واقع رأی داور بعد از صدور، اقتضای اجرا دارد اما نمی‌توان از تفاوتی مهمی که با رأی دادگاه دارد چشم‌پوشی کرد و در واقع با دستور اجرای رأی است که رأی داور وصف لازم‌الاجرا را بدست می‌آورد. به این ترتیب عملاً طرح دعوای ابطال رأی داور تنها راهکاری نیست که می‌توان در مقابل رأی نادرست مطرح نمود و کنترل قضایی در زمان اجرای رأی داور نیز محقق می‌باشد. اما رسیدگی دادگاه در این مرحله باید کاملاً اجمالی و بدون ورود دقیق و عمیق در ماهیت رأی باشد و این نظارت و بازرسی نباید منجر به بازبینی مبانی رأی داور و ارزیابی درستی و نادرستی آن که ملازمه با تجدید رسیدگی ماهوی دارد بشود. در واقع دادگاه پس از احراز صلاحیت داور، تعیین موضوع، مطالعه رأی داور و مطابقت آن با موضوع داوری و تشخیص صدور رأی در مدت مقرر و در حدود صلاحیت داور، دستور اجرای رأی را می‌دهد. زیرا موارد بطلان رأی داور احصا شده و و نظارت در این مرحله تنها از حیث تفاوت رأی داور با رأی دادگاه می‌باشد.

در قانون داوری تجاری بین‌المللی نیز جهات اعتراض به رأی در ماده ۳۳ و ۳۴ همین قانون آمده اما در این قانون نیز هر دو مورد بطلان ذاتی (ماده ۳۴) و قابل ابطال بودن (ماده ۳۳) با جهات تجدیدنظرخواهی از احکام دادگاه‌ها متفاوت است. یعنی در اعتراض به رأی با رأی باطل خواهد شد یا درخواست ابطال رد خواهد شد. در صورت ابطال رأی داور وظیفه دادگاه خاتمه یافته و رسیدگی به دعوای ابطال پایان خواهد یافت و دادگاه به هیچ وجه وارد دعوای موضوع داوری نخواهد شد.

## منابع

### کتاب

1. بازگیر، یدالله (۱۳۸۲)، «صلاحیت داور، خسارات و ...»، نشر بازگیر، تهران.
2. جنیدی، لعلیا (۱۳۹۲)، «اجرای آرای داور بازگانی خارجی»، نشر دانش، تهران.
3. خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲)، «حقوق داور و دعاوی مربوط به آن» شرکت سهامی انتشار، تهران.
4. سروی، محمد باقر (۱۳۸۹)، «نگرشی کاربردی به موضوع داور در حقوق ایران»، انتشارات فکرسازان، تهران.
5. شهری، غلامرضا ؛ خرازی، محمد (۱۳۸۰)، «مجموعه نظریات مشورتی قوه قضاییه در مسایل مدنی»، نشر روزنامه رسمی، تهران

### مقالات

6. شریعت باقری، محمدجواد (۱۳۹۱)، «اجرای کنوانسیون نیویورک خارج از روند شناسایی و اجرای آرای داور»، مجموعه مقالات همایش صدمین سال تأسیس نهاد داور در حقوق ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش، تهران.
7. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، «اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی»، نشر میزان، تهران.
8. کریمی، عباس، پرتو، حمیدرضا (۱۳۹۲)، «حقوق داور داخلی»، چاپ دوم، دادگستر، تهران.
9. مهاجری، علی (۱۳۹۱)، «مبسوط در آیین دادرسی مدنی»، ج ۴، انتشارات شابک، تهران.

### مقالات

10. ویسی، اصلان (۱۳۹۱)، «درآمدی بر مزایا و معایب داور»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز کرمانشاه، شماره ۳۷.
11. واحدی، جواد (۱۳۷۲)، «ابلاغ رأی داور»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۰
12. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، «رسیدگی به ماهیت دعا پس از ابطال رأی داور»، مجله حقوقی و قضایی دادگستری شماره ۲۲

## Examining the role of courts in the implementation of arbitration awards

**First Author** Zahra Royatvand Ghiasvand

Master of Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University,  
Arak Science and Research Unit

### 1-1- Abstract

Arbitration is an independent institution empowered by the legislator and has a contractual nature. The necessity of compliance of the arbitration award with the general order of the countries, which is one of the certain principles accepted in the legal rules, in itself requires a certain amount of judicial supervision, and the most extensive judicial supervision is also applied to this sector. Despite the necessity of this monitoring, due to the contractual nature of arbitration, the involvement of the courts should have a specific framework and scope so that it does not conflict with the parties' goal of referring the matter to arbitration, which is the same as referring the matter to a private authority and not interfering with judicial authorities. Because in some cases, if the court interferes in the arbitration without the permission of the law or the litigants, it may cause injustice or damage the rights of one of the parties, or at least delay the proceedings and delay the implementation of the arbitrator's decision. The peak of judicial supervision over the arbitrator's decision can be seen in the context of protesting the arbitrator's decision. In this case, the courts play an essential role. For example, when evaluating the request for annulment of the arbitrator's decision, the judges are faced with the doubt that what is the scope of the annulment directions allowed in Article 489 of the Civil Procedure Law? And should the directions for revocation of the arbitrator's decision be narrowly interpreted, like the directions for resuming proceedings, or do they allow the courts to intervene in the evaluation of the lawsuit with all substantive powers, like the directions for appeals? Undoubtedly, the judgment is based on goals, which shows its effects here as well. The proceedings of the courts in determining the scope of the annulment of the arbitrator's decision should be limited to the cases specified in Article 489 of the Civil Procedure Law. Regarding the implementation of the arbitrator's decision, even though the arbitrator's decision has the validity of the sealed matter, it does not have executive power by itself, and the court must necessarily issue an order for its implementation. The implementation of arbitration decisions has been discussed.

**Keywords:** Court, judgment, execution of judgment, arbitration.